

نو-ہایونگ پارک

NO-HYOUNG PARK

محسن محبّی

جہان سوم، بہ مثابہ یک

نظام حقوقی بین المللی

اشاره

در مورد جهان سوم و حقوق بین الملل، به ویژه نقش جهان سوم در شکل دادن، ابداع و هدایت بعضی روندهای عمده در حقوق بین الملل معاصر بعد از جنگ جهانی دوم که منتهی به پایه گذاری و تثبیت پاره ای از اصول حقوق بین الملل معاصر گردیده قبلاً مقاله ای تحت عنوان «حقوق بین الملل و جهان سوم» نوشته «وانگ تی یا»، حقوقدان چینی، در شماره هشتم «مجله حقوقی» دفتر خدمات حقوقی بین المللی با ترجمه نگارنده منتشر شده است. موضوع مقاله حاضر نیز در همین زمینه است با این تفاوت که نو-هایونگ پارک* از دیدگاه دیگری به موضوع نگریسته و محور بحث خود را بر نقش و تأثیر «جنبش غیرمتعهدها» به عنوان یگانه سازمان متشکل بین المللی، در حقوق

* «نو-هایونگ پارک» فارغ التحصیل حقوق از دانشگاه کره و نیز دارای درجه فوق لیسانس از دانشگاه هاروارد امریکا است. مقاله حاضر، که نوشته اوست، از مجله حقوقی دانشگاه بوستون که اختصاص به جهان سوم دارد انتخاب و ترجمه شده است. مشخصات مقاله و مجله مذکور چنین است:

The Third World as an International Legal System, No-hyoung Park, Boston College & Third World Law Journal, Vol. VII, No. 1, Winter 1987, pp. 37-60.

بین الملل قرار داده و از این رهگذر نشان داده که جهان سوم، به خودی خود و به لحاظ جامعیت و ساختار واحدی که در جنبش غیرمتمهدها پیدا کرده است، می‌تواند یک نظام حقوقی بین المللی مستقل به شمار آید. البته، قصد نویسنده آن نیست که بگوید دو نظام حقوق بین المللی با دو هویت و ماهیت و دو گروه قواعد و اصول یا ساختار داریم: یکی نظام حقوق بین الملل سنتی یا معاصر و دوم نظام حقوق بین الملل جهان سوم؛ بلکه هدف وی - چنانکه از مباحث او برمی‌آید - آن است که جامعیت و ساختار واحد جهان سوم، که عمدتاً و شاید منحصرأ در جنبش غیرمتمهدها متبلور و متمرکز شده، از چنان ظرفیت و امکانی برخوردار است که توانسته و می‌تواند نقش هدایت کننده‌ای در روند تحول حقوق بین الملل جهانی ایفا کند و به لحاظ همان جامعیت و ساختار منحصر به خود می‌تواند «نظام حقوق بین الملل جهان سوم» نام گیرد و در برابر نظام «حقوق بین الملل سنتی» یا نظام «حقوق بین الملل اروپا - مرکز» و یا نظام «حقوق بین الملل روسی»، که هر کدام به عنوان حقوق بین الملل غیر جهانی خاستگاه، قلمرو و هویتی خاص خود دارند، از خاستگاه و قلمرو و هویت ویژه‌ای برخوردار باشد. به گمان نویسنده، محور حقوق بین الملل جهان سوم همانا خصلت ضد استعماری آن است بطوریکه بر همین اساس و از همین منظر، اصول متعدد حقوقی را تعبیه و پرداخته است. نکته جالبی که در مقاله حاضر مورد اشاره قرار گرفته است و جا دارد که به ویژه در مطالعه تاریخ حقوق بین الملل مورد عنایت و توجه بیشتری واقع شود، نقش و صبغه فرهنگی گوناگون ملل مختلف در سیر تحول حقوق بین الملل است، به نحوی که وجه فارق نظامهای حقوق بین الملل غیر جهانی - از جمله نظام حقوق بین الملل جهان سوم - به شمار می‌رود. تفصیل مطلب را از قلم نویسنده خواهید خواند. ضمناً بخش کوتاهی از مقاله (از بند ۴) که درباره تاریخ جنبش غیرمتمهدها و نیز ساختار تشکیلاتی آن بود، به لحاظ تکرار، تلخیص شده است. «م.م.»



مقدمه

از جنگ جهانی دوم بدین سو، ایجاد و تشکیل کشورهای جدید و به دنبال آن پیدایش جهان سوم یکی از مهمترین حوادث در جامعه بین المللی معاصر بوده است.^۱ اما هویت جهان سوم به عنوان یک نظام حقوقی بین المللی مستقل کمتر مورد توجه قرار گرفته است، در حالی که جا دارد مجموعه جهان سوم به عنوان یک نظام حقوقی بین المللی مستقل و جدای از آحاد نظامهای حقوقی تشکیل دهنده آن یعنی افریقا، آسیا و امریکای لاتین در نظر گرفته شود. این نوع هویت پردازی برای جهان سوم

1. For a discussion on the Third World in international law see E. McWhinney, *Conflict and Compromise: International Law and World Order in a Revolutionary Age* (1981); T. Elias, *Africa and the Development of International Law*, v (1972) [hereinafter Elias]; R. Anand, *New States and International Law I* (1972); O. Lissitzyn, *International Law Today and Tomorrow* 72-101 (1965) [hereinafter Lissitzyn]; A. Fatouros, *Participation of the 'New' States in the International Legal Order of the Future*, reprinted in *The Future of the International Legal Order* 320-50 (R. Falk & C. Black ed. 1969) [hereinafter Fatouros].

ضروری است زیرا هر نظام و سیستمی، به عنوان یک مجموعه، دارای «مشخصات و ویژگی‌هایی مختص به خود است که نمی‌توان آنها را در تک تک عناصر تشکیل دهنده آن مشاهده کرد».^۲

برای اینکه جهان سوم را یک نظام حقوقی مستقل به شمار آوریم دلایل فراوانی در دست است: اول، هم کشورهای توسعه نیافته و هم کشورهای توسعه یافته از مطالعه و تحقیق در مورد جهان سوم از این دیدگاه، غفلت ورزیده‌اند. در مطالعات مربوط به حقوق بین الملل فقط از «حقوق بین الملل سنتی»، «حقوق بین الملل اروپا - مرکز» و «حقوق بین الملل روسی» صحبت شده و در مورد مشارکت و سهم جهان سوم در توسعه و تحول حقوق بین الملل کاری صورت نگرفته است، و این در حالی است که توجه به جهان سوم، به عنوان یک نظام حقوقی بین المللی مستقل، روند تحول حقوق بین الملل معاصر را شتاب بیشتری خواهد بخشید. دوم، چشم انداز آینده جهان، شناسایی «نظام حقوق بین الملل جهان سوم» را ضروری می‌نمایاند. بحث و گفتگوها راجع به آینده جهان، به ویژه چگونگی تثبیت الگوهای مؤثر و کارآ از نظامهای جدید جهانی، تحت الشعاع مبارزه ابرقدرتها برای استیلا بر تمام جهان است.^۳ حضور و مشارکت جهان سوم در این گفتگوها امری ضروری است؛ چرا که، بدون این مداخله، ابرقدرتها همان نظمی را مستقر خواهند کرد که در آن حتی به نیازهای بسیاری از ملتها توجهی نخواهد گردید.

بدین ترتیب، مسأله اصلی آن است که نظم مطلوب برای هر دو گروه از کشورها - توسعه یافته و توسعه نیافته - کدام است و چگونه می‌توان به آن دست یافت. هدف این مقاله ترسیم آینده نظام حقوقی بین المللی جهان نیست بلکه قصد دارد جایگاه جهان سوم را به عنوان یک نظام حقوقی بین المللی، مطالعه و روشن نماید.

اینکه آیا جهان سوم واقعاً می‌تواند به منزله یک نظام مستقل حقوقی

2. K. Deutsch. The Analysis of International Relations 1198 (1978).

3. S. Kim. The Quest for a Just World Order 327 (1984).

بین المللی تلقی گردد از جهات مختلف محل سؤال واقع شده است. اولاً، آیا با توجه به تنوع و گوناگونی فرهنگ کشورهای جهان سوم، باز هم می‌توان از جهان سوم به عنوان دربردارنده یک نظام حقوقی بین المللی مستقل یاد کرد؟ دخالت دادن فرهنگ در حقوق بین الملل باعث شده است که حقوق بین الملل جهان سوم اصولاً خارج از چارچوب حقوق سنتی اروپا قرار گیرد. این مقاله نشان می‌دهد که تنوع فرهنگها بین کشورهای جهان سوم مانعی در راه نظام بندی جهان سوم به عنوان یک نظام حقوقی بین المللی مستقل نخواهد بود.

ثانیاً، با توجه به اینکه یکی از ویژگیهای حقوق بین الملل «جهانی بودن» آن است، آیا اصولاً منطقی که از حقوق بین الملل جهان اول، حقوق بین الملل جهان دوم و بالاخره حقوق بین الملل جهان سوم حرف می‌زند قابل قبول است؟ جهانی بودن حقوق بین الملل چیزی نیست که بخواهیم آن را انکار کنیم. اما مطلب این است که روند جهانی شدن یا جهانی بودن حقوق بین الملل ناگزیر از نظامهای حقوقی «منطقه ای» عبور می‌کند و سپس، براساس روشی قیاسی، به مرحله حقوق بین الملل می‌رسد. بنابراین، صرف اینکه نظام حقوق بین الملل را به سه گروه یاد شده طبقه بندی کنیم به معنای نفی یا غفلت از خصلت «جهانی بودن» آن نیست.

ثالثاً و مهمتر از همه اینکه آیا جهان سوم از چنان ساختار حقوقی برخوردار است که بتواند یک نظام حقوقی را در خود بپردازد؟ «نظام حقوقی دارای سه عنصر است: عنصر فرهنگی، عنصر ساختاری و عنصر ماهوی یا ذاتی».^۴ منظور از عنصر فرهنگی، مجموعه «ارزشها یا ملاکهایی است که نظام را به هم پیوند می‌دهد و جایگاه نظام حقوقی را در فرهنگ جامعه، به عنوان یک کلیت، مشخص می‌سازد».^۵ عنصر ساختاری به «نهادهای داخل خود نظام، شکلی که به خود می‌گیرند و بالاخره فرایندی که ارائه

4. Friedman, *Legal Culture and Social Development*, 4 Law & Soc'y Rev. 34 (1969).

5. Id.

می‌کنند»، اشاره دارد.^۶ عنصر ماهوی یعنی «محصول و برابند نظام حقوقی و نیز قوانین و قواعد ناشی از آن، صرف نظر از اینکه موضوعه باشند یا نه».^۷ ساختار، ارزشها و نقشی که جهان سوم در حقوق بین الملل ایفا می‌کند حاکی از این واقعیت است که جهان سوم عناصر و عوامل لازم را، برای اینکه به عنوان یک نظام حقوقی مستقل شناخته شود، در خود دارد.

در این مقاله، رابطه بین جهان سوم و نظامهای حقوقی بین المللی از دیدگاه مشارکت و نقش جهان سوم در تحول و توسعه حقوق بین الملل مورد بررسی قرار می‌گیرد. مبنای اصلی بحث آن است که «حقوق بین الملل، به طور کلی، یک نظام حقوقی رشدیابنده و متحول بوده و هست»^۸ و جهان سوم نیز از طریق جنبش غیرمتعهدها چنان تنوع فرهنگی به حقوق بین الملل بخشیده که قلمرو جهانی آن را گسترده تر نموده است. بدین سان، در این مقاله نشان خواهیم داد که نقش و سهم برجسته جهان سوم در تحولات حقوق بین الملل به حدی است که شناسایی آن را به عنوان یک نظام حقوقی مستقل، که همچنان بر روند تحول و توسعه حقوق بین الملل اثر خواهد نهاد، ضروری و غیرقابل اجتناب می‌سازد.



تنوع فرهنگی ملل و حقوق بین الملل

حقوق آینه ارزشهای اجتماعی است. قانونی که ارزشهای اجتماعی متداول را منعکس نکند در مراجع قانونگذاری داخلی اصلاح یا نسخ می‌شود. «شرط قبلی و منطقی لازم برای مقبولیت قانون در نزد تابعان

6. Id.

7. Id.

8. Jessup, *Diversity and Uniformity in the Law of Nations*, 58 Am. J. Int'l L. 343 (1964).

آن ... این است که همه مردم در مورد نظام ارزشی آن توافق داشته باشند.^۹ بعلاوه، «هرچه تجانس فرهنگی در منطقه ای که قانون باید در آنجا اجرا شود، کمتر باشد، نظام ارزشی استوارتری باید مورد توجه و رعایت قانونگذار قرار گیرد. این یک اصل موضوعه و ضمنی در «اندیشه حقوقی» است که «هر نظام حقوقی، به نوعی نظام ارزشی و فرهنگی مورد قبول عامه، که خود در تکوین آن نقش دارد، متکی است».^{۱۰}

گوناگونی نظامهای ارزشی و فرهنگی و به بیانی کلی تر، ناهمگونی فرهنگها در سطح جامعه بین المللی، کارآیی حقوق بین الملل را با تردید مواجه ساخته است. از این رو، به هنگام بحث درباره نظام حقوق بین الملل جهان سوم به عنوان نظامی واحد و مستقل، ناگزیر باید به دو موضوع دیگر نیز توجه کرد: ۱) آیا از حیث حقوق بین الملل، تنوع و اختلاف فرهنگی تأثیر و موضوعیتی دارد - به ویژه با عنایت به تفاوتهای بزرگی که بین جامعه غربی^{۱۱} و جهان سوم وجود دارد - یا خیر؟ ۲) آیا با توجه به تنوع فرهنگی میان ملتهای جهان سوم، می توان یک نظام واحد حقوقی بین المللی را در این کشورها پایه گذارد یا نه؟

حقوق بین الملل سنتی اروپا، که ریشه در قرنهای شانزدهم و هفدهم دارد، اینک پس از چند قرن از چنان گستره ای برخوردار شده است که می تواند نیازهای فرهنگهای گوناگون را برآورد. به موازات روند استقلال مستعمرات پس از جنگ جهانی دوم، تنوع فرهنگی در سطح جهانی نیز ابعاد وسیع تری به خود گرفت. ورود کشورهای تازه به استقلال رسیده در عرصه نظام حقوق بین الملل، به برخی از محققان چنین القا نموده است که حقوق بین الملل را به عنوان نظام حقوقی برخاسته از روابط متقابل فرهنگهای ملل بنگرند و نه به صورت نظام حقوقی که ویژگی فرهنگی مستقل و خاص خود را داشته باشد.^{۱۲} حقوق بین الملل معاصر محصول و یا

9. W. Levi, Law Politics in the International Society 135 (1979).

10. W. Gould & M. Barkun, International Law and the Social Sciences 217 (1970).

11. The term «West» includes not only North America and Western Europe but also Eastern Europe.

12. See *supra* note 10.

متأثر از فرهنگهای خاصی نیست بلکه نشانگر آمیزش فرهنگهای گوناگون جهان است، و به همین خاطر، خود به خود حامل ارزشهای فرهنگی گوناگون است. بنابراین، تأثیر یا ارتباط منحصر به فرد یک گروه فرهنگی خاص با حقوق بین الملل، به نحوی که جایی برای دیگر فرهنگها نگذارد، اساساً محل تردید است. این واقعیت که اختلاف فرهنگی ملل در حقوق بین الملل تأثیر و جایی ندارد، از این حیث که اساساً روابط بین المللی مبتنی بر ایدئولوژی یا نظام ارزشی خاصی نیست، نیز تأیید می شود. شواهد مبتنی بر تجربه حاکی از این است که حقوق بین الملل محصول فرهنگ یک کشور خاص نیست بلکه وابسته به منافع و اهدافی است که دولتها تعقیب می نمایند.^{۱۳} طرفداران این نظر تأکید می کنند که نحوه برخورد قضات بین المللی و نیز رویه دادگاههای بین المللی، از بُعد فرهنگی، خنثی و بیطرفانه است^{۱۴}؛ و به اعتقاد ایشان تصمیمات قضات بین المللی گویای این است که تنها عامل مؤثر و قابل ذکر بر تصمیم گیری ایشان همانا منافع ملی کشور متبوع آنها است و نه تعلقات فرهنگی ایشان.^{۱۵}

علی رغم این ملاحظات، نقش ارزشهای فرهنگی در حقوق بین الملل غیر قابل انکار است. اولاً، ماده ۹ اساسنامه دیوان بین المللی دادگستری، دیوان را «نماینده و معرف انواع مهم تمدنها و نظامهای حقوقی اصلی جهان» معرفی می کند^{۱۶} و با توجه به نقش ارزشهای فرهنگی در حقوق بین الملل لزوم رعایت تنوع فرهنگی بین ملل جهان توسط دیوان را یادآور می گردد. ثانیاً، قواعد و مقرراتی که دیوان در دعاوی مطروحه اعمال

13. Levi, *Supra* note 9, at 135-50; Fatouros, *supra* note 1, at 346-50; A. Sheikh, *International Law and National Behavior* 237-42 (1974).

14. Tanaka, *The Character of World Law in The International Court of Justice*, *Jap. Ann. Int'l L.* 15-17 (1971).

15. F. Gieves, *Supranationalism and International Adjudication* 110-12 (1969); N.J. Padelford, *The Composition of the International Court of Justice: Background and Practice*, in *The Relevance of International Law* 320-26 (K.W. Deutsch & S. Hoffman eds. 1971).

16. In 1977 the composition of the International Court of Justice included: six Europeans including two from Communist states, two Latin Americans, three Africans, two Asians, one Syrian, and one North American. I. Brownlie, *Principles of Public International Law* 715 (1979).

می‌کند همیشه قواعد و مقرراتی جهانی، که از نظر فرهنگی خنثی و بدون جهتگیری باشند، نیست بلکه اغلب دیوان بررسی می‌نماید که مثلاً «آیا هیچ گونه رسم یا رویه خاصی در کشورهای سرمایه گذار (ونه در سطح جهانی) وجود دارد که به دولتهای مربوط حق شرکت در جلسه دادرسی و طرفیت در دعوی را، در شرایط و اوضاع و احوال خاص پرونده مطروحه، اعطا نماید یا خیر؟».^{۱۷} علاوه براین، گفته شده که وجود یک عرف جا افتاده در میان گروه مشخصی از کشورها نسبت به تمام کشورهای عضو آن گروه، جز کشورهایی که مستمراً از پذیرش آن امتناع کرده‌اند، الزام آور است.^{۱۸} بالاخره، اعتقاد به جدایی «منافع دولت»، که خطوط اصلی سیاست خارجی او را ترسیم می‌کند، از فرهنگ آن به معنای غفلت از این واقعیت است که «منافع دولت» لزوماً فارغ و منفک از نظام ارزشی جامعه نیست.^{۱۹} برای مثال، «جهاد» در اسلام نه فقط به لحاظ منافع ملی که در گسترش سرزمین حکومت اسلامی وجود دارد بلکه همچنین به لحاظ اعتقاد به فلسفه توحید خداوند، وحدت بشری و بالاخره توحید و یگانگی دین که فی نفسه اموری ارزشی و فرهنگی هستند توجیه می‌گردد.^{۲۰} لذا، چنین تصویری باطل است که فرهنگ در حقوق بین الملل و سیاست بی اثر است و هیچ نقشی ندارد، و صاحب نظران و مؤلفانی که قائل به عدم ارتباط و نقش فرهنگ در حقوق بین الملل هستند سخنی قانع کننده ندارند. اثر فرهنگ در حقوق بین الملل، حقوق بین الملل معاصر را به نظامی حقوقی که حاوی روابط و کنش متقابل فرهنگها می باشد مبدل کرده است. نظام حقوق بین الملل مبتنی بر رابطه متقابل فرهنگی را می توان آنچنان نظام

17. See *Barcelona Traction (Belguim v. Spain)*, 1970 I.C.J. 273-74, 277 (Gros, J. dissenting) [hereinafter *Barcelona Traction Case*].

18. See Thirlway, *International Customary Law and Codification* 135-41 (1972).

19. Even Professor Fatouros, who dismisses the relevance of cultural differences to modern problems, admits that national interests are significantly affected by the country's cultural tradition and its hierarchy of values. See Fatouros, *supra* note 1, at 348-50.

20. C.S. Rhyne, *International Law* 23 (1971). See also Levi, *Supra* note 9, at 140. The alternative of regional international courts is frequently suggested as a way to provide cultural homogeneity. The limited success of these courts in Western Europe reinforces the relevance of culture to international law.

حقوق بین‌المللی تعریف کرد که محصول و نتیجه مداخله و تأثیر متقابل یک نظام حقوقی دارای ارزشهای فرهنگی مشخص در یک نظام حقوقی وابسته به فرهنگ دیگر است. برای مثال، نظام حقوقی مبتنی بر رابطه متقابل فرهنگی، منعکس‌کننده تغییرات حقوق بین‌الملل به دنبال جنگ جهانی دوم است؛ در حالی که قبل از جنگ جهانی دوم حقوق بین‌الملل صرفاً متأثر از ایدئولوژیهای اروپایی و، در مقیاس کوچک‌تر، امریکایی بود. استقلال‌یابی مستعمرات پس از جنگ جهانی دوم، تشکیل کشورهای جدیدی را به دنبال داشت که ایدئولوژی آنها به توسعه ارزشهای فرهنگی و ترسیم خطوط اصلی حقوق بین‌الملل معاصر انجامید. بدین قرار، باید گفت که حقوق بین‌الملل از رهگذر جذب و اقبال به ارزشها و فرهنگهای کشورهای غیرغربی است که امروزه به یک نظام حقوقی مبتنی بر روابط متقابل فرهنگی مبدل شده است.

حسن تلقی حقوق بین‌الملل، به‌عنوان نظامی مبتنی بر روابط متقابل بین فرهنگهای ملل مختلف، به کمک این واقعیت بیشتر تأیید می‌گردد که «گرچه هنوز هم فواصل فرهنگی بین بسیاری از ملل جهان چشمگیر و زیاد است اما، از سویی، فرهنگ جهانی از کثرت رو به وحدت دارد».^{۲۱} مادام که حقوق بین‌الملل تجلی گاه ارزشهای گوناگون فرهنگی باشد قلمرو آن نیز همواره رو به گسترش بوده و شمول بیشتری می‌یابد. از سوی دیگر، گسترش حقوق بین‌الملل که به برکت قبول و جذب ارزشهای فرهنگی ملل گوناگون صورت می‌گیرد خود به خود مؤثر بودن و کارآیی حقوق بین‌الملل را تضمین می‌کند. «حقوق بین‌الملل، فی‌نفسه، بخشی از فرهنگ جهانی است که مشخصاً مبتنی بر موازین و ارزشهای مشترکی است که حل و فصل اختلافات را هدف خود دارد، بطوریکه می‌توان گفت حقوق بین‌الملل، که در آغاز مجموعه قواعد حاکم بر روابط بین کشورهای اروپایی را تنظیم می‌نمود، امروزه عملاً جهانشمول گردیده است».^{۲۲}

21. D. Black, *The Behavior of Law* 78 (1976).

22. A.A. Mazrui, *World Culture and the Search for Human Consensus*, in *On the Creation of a Just World Order* 18 (S. Medlovits ed. 1975).

با این همه و علی رغم چنین روندی، حقوق بین الملل هنوز هم «اروپا - مرکز» است و این نه فقط به لحاظ این است که مسقط الرأس حقوق بین الملل در اروپا بوده بلکه بدین جهت نیز هست که حقوق بین الملل هنوز نتوانسته ارزشهای فرهنگی ملل غیراروپایی را، چنانکه باید، در خود هضم نماید. از آنجا که حقوق بین الملل نظامی است مبتنی بر تبادل فرهنگهای ملل گوناگون جهان، لذا باید مبانی و ارزشهای مسلم فرهنگی جهان سوم را که جزء ذاتی آن است نیز در خود داشته باشد و انعکاس بخشد.^{۲۳}

باری، علی رغم اختلاف فرهنگ منطقه ای، می توان جهان سوم را به عنوان یک نظام حقوق بین الملل جداگانه به شمار آورد. جهان سوم، به طور کلی، از سه حوزه تشکیل می گردد: امریکای لاتین، آسیا و افریقا. وجود اختلاف فرهنگی بین کشورهای این حوزه ها به وضع یک سلسله قوانین فراملی در سطح منطقه ای انجامیده است. از سویی، همین تنوع فرهنگی، مطالعه و بررسی جهان سوم را به عنوان یک واحد مستقل با دشواری روبرو ساخته است. اما در این میان وجود عنصری مشترک، مناطق امریکای لاتین، آسیا و افریقا را زیر چتر واحدی به نام کشورهای جهان سوم قرار داده و مجموعه آنها را به عنوان نظام حقوق بین الملل جهان سوم متحد و متبلور ساخته است.

بی گمان، این عنصر پیوند دهنده بین کشورهای جهان سوم، خصلت مشترک «ضد استعماری» آنها است. ملل کشورهای جهان سوم به خوبی از اقتصاد توسعه نیافته و عقب مانده خود آگاهی دارند. بسیاری از کشورهای جهان سوم «استعمار را مسؤول نابرابری اقتصادی و نیز بی ثباتی سیاسی خود می دانند».^{۲۴} اغلب کشورهای جهان سوم، به لحاظ استثمار و بهره برداری بی امان جهان اول از ایشان، عمیقاً از آن متنفرند و عقیده دارند که سیاستهای استعمار نو باعث شده است که با آنها به صورت شهروندان «طبقه دوم» یا «دون پایه» رفتار شود. گرچه بعضی از پژوهشگران حس

23. Id. at 17.

24. Alvarez, *Tensions and Conflicts in the Third World*, 3 Third W.Q. 647 (1981).

ضد استعماری جهان سوم را به «حساسیت بسیاری از کشورهای جدید در قبال مسائل غالباً پیش پا افتاده مربوط به استعمار» تعبیر می‌کنند^{۲۵}، اما پوشیده نیست که همین احساسات «برانگیزنده الگوهای رفتاری خاصی در کشورهای جهان سوم بوده و نمایانگر درک آنها از منافع ملی و احساس مسئولیت در برابر این منافع است»^{۲۶}. باری، از آنجا که ملتهای جهان سوم در یک مصلحت ملی مشترک، که همانا حق تعیین سرنوشت باشد، با یکدیگر سهیم اند لذا در صحنه حقوق بین الملل به صورت یک نظام حقوقی منفرد و مستقل عمل می‌کنند. به همین خاطر است که جهان سوم در زمینه‌هایی مانند حق تعیین سرنوشت و اصل عدم مداخله و نیز پایه گذاری «نظام نوین اقتصادی بین المللی» و «نظام جدید اطلاعات جهانی» نقش و حضوری چشمگیر داشته است.



جهانشمولی حقوق بین الملل

مفهوم «جهانشمولی» از دو بُعد قابل بررسی است: از نظر قلمرو و از نظر اجرا.^{۲۷} قلمرو حقوق بین الملل هنگامی «جهانی» است که «یک نظام حقوق بین الملل واحد بر کشورهای غربی و غیر غربی، مسیحی و غیر مسیحی، کمونیست و غیر کمونیست، به نحوی برابر حکومت و شمول

25. Fatouros, *supra* note 1, at 350.

26. *Id.* If culture is defined as the complex aggregate of religious, philosophical, and historical traditions, Professor Fatouros admits that there is a cultural impact on international law. However, this definition of culture may be so unique that it limits the culture's relevance to international law.

27. See Lachs, *The Development and General Trends of International Law in Our Time*, 169 *Recueil Des Cours* 240-41 (1980).

داشته باشد».^{۲۸} و اما از بُعد دوم، یک نظام حقوقی هنگامی قابلیت اجرای جهانی دارد که «در شرایط یکسان یا قابل مقایسه، به نحوی که تفاوتها فقط در شخصیت طرفین قضیه یا اصحاب اختلاف باشد، نتیجه واحد و یکسانی از اجرای آن به دست آید».^{۲۹} قبل از وقوع جنگ جهانی دوم و پیدایش جهان سوم، در ضرورت جهانی بودن حقوق بین الملل تردیدی وجود نداشت و قلمرو آن محدود به حوزه اروپا بود. پس از جنگ جهانی دوم بود که سقوط استعمار (و پیدایش کشورهای جدید)، ضرورت توسعه قلمرو حقوق بین الملل را پیش آورد و از همین جا مشکل جهانشمولی حقوق بین الملل مطرح گردید. بنابراین، مسأله این است که آیا قلمرو توسعه یافته حقوق بین الملل ویژگی جهانی بودن آن را کاهش داده است؟^{۳۰}

بعضی از طرفداران تز جهانی بودن حقوق بین الملل می‌گویند: «از سال ۱۸۵۶ حقوق ملل مسیحی - اروپایی ... چنان توسعه و گسترش یافته که امروزه همان حقوق بین الملل جهانی شده روزگار ما است، که حتی برای ملتهای دارای نظام حقوقی و فرهنگی غیر غربی نیز الزام آور است»^{۳۱}؛ نظامی که به عقیده ایشان «نه وجود حقوق بین الملل جهانی را به مخاطره می‌افکند و نه توسعه آن را».^{۳۲}

اما این سخن درست نیست که، به دلیل سازگاری احتمالی نظام ارزشی کشورهای غیر غربی با فرهنگ کشورهای غربی، خصلت جهانشمولی حقوق بین الملل «اروپا - مرکز» به همان صورت قبل از وقوع جنگ جهانی

28. McDougal & Lasswell. *The Identification and Appraisal of Diverse Systems of Public Order*, in *International Law in the Twentieth Century* 170 (L. Gross ed. 1969) For an unorganized international society, the geographical scope of international law is universal, in the sense that it extends to the whole world. See G. Schwarzenberger, *A Manual of International Law* (1976).

29. Lasswell, *supra* note 28, at 170.

30. See generally Jessup, *Non-Universal International Law*, 12 *Colum. J. Transnat'l L.* 415-29 (1973); Tunkin, *International Law in the International System*, 147 *Recueil Des Cours* 78-84 (1975); Lachs, *supra* note 27; Lasswell, *supra* note 28; Kunz, *Pluralism of Legal and Value Systems and International Law*, 49 *Am. J. Int'l L.* 370 (1968). H. Wheaton, *Elements of International Law* 44-45 (1986).

31. Kunz, *supra* note 30.

32. *Id.*

و پیدایش جهان سوم محفوظ خواهد ماند. چرا که ورود جهان سوم به صحنه جهانی با اجازه کشورهای که قبلاً وجود داشته‌اند نبوده است. بعلاوه جهان سوم، نظام حقوق بین الملل «اروپا-مرکز» را بدون مطالعه و بررسی، نمی‌پذیرد. حقوق بین الملل فعلی تا جایی می‌تواند «جهانی» به شمار آید که جهان سوم نیز، به عنوان بخش عظیمی از جهان امروز، آن را پذیرفته باشد و لذا این نحوه استدلال، که حقوق بین الملل حاضر بدون نیاز به تأیید یا مشارکت جهان سوم همچنان می‌تواند «جهانی» تلقی گردد، به معنای غفلت از روند جهانی شدن اصول و مبانی نظامهای حقوقی منطقه‌ای و غیرجهانی است؛ درحالی که حقوق بین الملل «اروپا-مرکز»، حقوق بین الملل روسی و حقوق بین الملل جهان سوم هر کدام می‌توانند عنصر و بخشی از یک نظام حقوقی بین المللی و جهانی باشند.

از طرفی، قواعد جهانی حقوق بین الملل براساس قیاس تعبیه شده‌اند و چهره تکامل یافته نظامهای حقوقی منطقه‌ای و غیرجهانی هستند. گرچه این سخن با خصلت جهانی حقوق بین الملل معارض است معذک وجود این ویژگی در حقوق بین الملل را، که حقوقی است مبتنی بر تبادل فرهنگها، بار دیگر تأیید و تثبیت می‌کند. همین ویژگی حقوق بین الملل نیز در حال جهانی شدن و عمومیت یافتن است، چرا که حقوق بین الملل خود منعکس کننده نظامهای فرهنگی و ارزشی شایع و غالب در سطح جهان است. در واقع، به موازات توسعه تکنولوژی و ارتباطات و کمک آن به برقراری تفاهم مشترک در سراسر گیتی، جهان روز به روز همگون‌تر و یکسان‌تر می‌گردد و بنابراین حقوق بین الملل جهانی در قلمروی گسترده‌تر از همیشه، توسعه یافته و عمل خواهد نمود.

علی‌رغم اختلافات فرهنگی بین جهان اول و دوم و سوم، روند جهانی شدن حقوق بین الملل معاصر همچنان ادامه دارد. تحرکات منطقه‌ای برای تقویت و تحکیم حقوق بین الملل در هر قلمروی از آن سه جهان قابل مشاهده و آشکار است. حقوق جامعه اروپایی که در جهان اول توسعه یافته و تقویت شده و نیز شناسایی نظام حقوق بین الملل روسی که تحت تأثیر

جریان بین‌المللی شدن خود روسیه است^{۳۳} و بالاخره تلاش‌های جهان سوم برای فعالیت هماهنگ در چارچوب جنبش غیرمتعهدها، همه و همه، نشانه‌هایی از این تحرکها است. هرچند این سه جهان برای گسترش نظام‌های حقوقی منطقه‌ای خود می‌کوشند ولی از رهگذر همین نظام‌های حقوقی غیرجهانی یا منطقه‌ای است که نهایتاً یک نظام حقوق بین‌الملل جهانی پدیدار خواهد گردید. جهانی کردن حقوق بین‌الملل مستلزم جذب و استحاله نظام‌های حقوقی منطقه‌ای یا غیرجهانی است. از این رو، به منظور ارزیابی میزان مشارکت و نقش جهان سوم در توسعه حقوق بین‌الملل جهانی، بررسی و مطالعه جهان سوم به عنوان یک نظام حقوقی بین‌المللی منطقه‌ای ضروری و لازم است.



جنبش غیرمتعهدها:

جهان سوم به عنوان یک نظام حقوق بین‌الملل

به علت وجود نظام‌های حقوقی غیرجهانی (منطقه‌ای) و نیز نقش فرهنگ در حقوق بین‌الملل، جهان سوم می‌تواند به عنوان یک نظام حقوق بین‌الملل که در توسعه و تحول حقوق بین‌الملل جهانی نقش و مشارکت دارد به شمار آید. اما این مسأله مطرح است که آیا جهان سوم یک نظام حقوق بین‌الملل واحد را در خود دارد یا نه؟ در پاسخ می‌توان گفت که جنبش غیرمتعهدها نماینده و معرف ارزشها و اهداف جهان سوم است و می‌تواند

33. Mitchell & Leonhard, *Changing Soviet Attitudes Toward International Law: Incorporative Approach*, 6 *Ga. J. Int'l & Comp. L.* 227-44 (1976).

به صورت نظام حقوقی جهان سوم مورد توجه قرار گیرد.

واژه «جهان سوم» ابتدا در فرانسه در سالهای اول دهه ۱۹۵۰، که دوران قطبی شدن نظام بین‌المللی بود، اصطلاح شد. در آن دوران، دو قطب اصلی جهان یعنی امریکا و روسیه، در صدد بودند که رهبری و خط‌مشی خود را بر نظامهای سیاسی متحد‌ذی‌ربط دیکته کنند.^{۳۴} معمولاً چنین متداول است که ایالات متحده و اروپای غربی را جهان اول، روسیه شوروی و کشورهای اروپای شرقی را جهان دوم، و کشورهای آسیایی (غیر از ژاپن) و آفریقا (غیر از آفریقای جنوبی) و نیز کشورهای امریکای لاتین را جهان سوم نامند.^{۳۵}

اصطلاحات دیگری نیز برای جهان سوم وجود دارد، از قبیل کشورهای در حال توسعه، کشورهای توسعه نیافته، کشورهای تازه استقلال یافته، گروه ۷۷ یا جنبش غیرمتعهدها. هرچند امروزه آشکار است که گروه ۷۷ که اکنون ۱۲۵ عضو دارد و نیز جنبش غیرمتعهدها که ۱۰۱ کشور عضو آن است اصلی‌ترین سازمانهایی هستند که در امور جهانی مجموعه جهان سوم را نمایندگی می‌نمایند^{۳۶} اما هنوز این سؤال مطرح است که نماینده واقعی جهان سوم کدام سازمان است؟

در حالی که سالهای ۱۹۶۰ شاهد تشکل کشورهای موسوم به گروه ۷۷ حول یک محور اقتصادی بود، جنبش غیرمتعهدها براساس اهداف و انگیزه‌های سیاسی تولد یافت. در سالهای ۱۹۷۰ عضویت در هر دو گروه مشکلاتی را به دنبال آورد. بعضی از کشورهای عضو گروه ۷۷ که عضو جنبش غیرمتعهدها نبودند، عقیده داشتند که جنبش یک سازمان رقیب گروه ۷۷ است.^{۳۷} گرچه «سخنگویان جهان سوم بر این موضع تأکید می‌ورزیدند

34. Lyon, *The Emergence of the Third World*, in *The Expansion of International Society* 229 (H. Bull & A. Watson eds. 1984).

35. Alternatively, Nao Tse Tung, considered the United States and the Soviet Union to compose the First World. Europe, Canada, and Japan formed the Second World while the remaining nations including Communist China composed the Third World. *Quoted in W. Teyia. The Third World and International Law*, In *The Structure and Process of International Law* 956 (R. Macdonald & D. Johnston eds. 1983).

36. See R. Jackson, *The Non-Aligned, The United Nations and The Superpowers* 5 (1983).

37. *Id.* at 28.

که این دو نهاد، برای تحقق آرمانهای خود، مکمل همدیگرند و نه رقیب یکدیگر»^{۳۸} اما واقعیات و دلایلی مؤید این اندیشه است که نمایندگی جهان سوم عملاً با جنبش غیرمتعهدها است.

اهمیت جنبش مذکور در فعالیتهای اقتصادی آن به خوبی آشکار است. اولاً جنبش، ابتکارها و اقدامات اقتصادی مهمی نظیر «نظم نوین اقتصادی بین المللی» را از جانب جهان سوم تدارک و تصدی کرده است. ثانیاً جنبش غیرمتعهدها یک «برنامه عملی برای همکاریهای اقتصادی» دارد که بعضی از کشورها، به عنوان هماهنگ کننده، مسؤول اجرای آن هستند؛ حال آنکه گروه ۷۷ چنین پروژه‌هایی را اجرا نکرده است.^{۳۹} ثالثاً جنبش به صورت یک واحد مشخص عمل می‌کند که مستقل از سازمانهای بین المللی است^{۴۰}؛ در صورتی که گروه ۷۷ به صورت یک انجمن فرعی فقط در داخل سازمان ملل عمل می‌کند و دارای فعالیتهای مستقل نیست.

الف. ...

ب. ... *

ج. ماهیت و هویت جنبش: نقش جنبش غیرمتعهدها در حقوق بین الملل

جنبش غیرمتعهدها، مانند هر سازمان و نهاد دیگری، دارای یک «نظام ارزشی هادی» است که براساس آن عمل می‌کند. مطابق همین نظام ارزشی است که جهان سوم به طور اعم و جنبش به طور اخص، در مورد نظام بین المللی و حقوق بین الملل، نظرات و مواضعی را اتخاذ

38. Lyon, *supra* note 34, at 234.

39. Since the Fourth Summit Conference, an «Action Programme of Economic Co-operation» has been adopted at each conference.

40. G 77 has its origin in the «Caucus of 75» where developing countries prepared their goals for the first UNCTAD Conference. See Department of State Library, International Relations Dictionary 32 (1980).

• نگارنده از اینجا وارد بحثهایی درباره نظام و اهداف جنبش و توضیح تاریخچه آن (الف: ۱- از باندونگ تا بلگراد، ۲- از قاهره تا به حال) می‌شود و سپس تشکیلات جنبش غیرمتعهدها را توضیح می‌دهد (ب: ۱- عضویت در جنبش، ۲- سازماندهی جنبش)؛ آنگاه ←

کرده‌اند. جهان سوم مایل است در سازمانهای بین‌المللی حضور داشته باشد تا بتواند از آن طریق علایق و نظرات خود را به گوش جهانیان رسانیده و در تدوین و اصلاح قواعد حقوق بین‌الملل مشارکت نماید. در تعقیب این هدف، جهان سوم از طریق جنبش غیرمتعهدها، چه از لحاظ شکلی و چه از جنبه ماهوی، در حقوق بین‌الملل تأثیر گذارده است.

چشمگیرترین سهم و نقش جهان سوم در حقوق بین‌الملل، مربوط به تصمیم‌گیری مبتنی بر اتفاق آراء (اجماع) است که بعدها مورد قبول سازمان ملل و سایر سازمانهای بین‌المللی قرار گرفت. استفاده از این روش در جنبش به خاطر این بود که مطابق «برداشت اولیه‌ای که از جنبش وجود داشت، آن را به مثابه باشگاهی می‌دانستند متشکل از ۲۵ دولت همفکر و متجانس که برای بحث و گفتگو درباره مسائل مشترک دور هم جمع می‌شوند».^{۴۱} سیستم رأی‌گیری متداول، با ایدئولوژی و طرز فکر جنبش تناسبی نداشت، زیرا این روش می‌توانست سیاست خارجی مستقل اعضا را به خطر اندازد و بدین سان بلوک سومی را در داخل آن ایجاد کند. از این رو، روش اتفاق آراء به جای سیستم رأی‌گیری متداول و براساس اکثریت، با اصول بنیادی جنبش تناسب بیشتری داشت. اتفاق آراء چنین تعریف شده است: «قبول و تصویب یک متن بدون رأی‌گیری و نیز بدون هیچ ایراد و مخالفتی».^{۴۲} البته، روش اتفاق آراء مورد استفاده در جنبش و سپس در سازمان ملل، به این اندازه هم خشک و بی‌انعطاف نیست. در ششمین کنفرانس جنبش، اتفاق آراء چنین تعریف شده است:

→ تحت عنوان ماهیت یا هویت جنبش غیرمتعهدها و نقش آن در حقوق بین‌الملل بحث دیگری را مطرح می‌کند (ج). از این سه قسمت، بخشهای «الف» و «ب» به لحاظ اینکه به مسائل تشکیلاتی و تاریخی جنبش غیرمتعهدها پرداخته و حاوی بحثهای حقوقی خاصی نبوده، ترجمه نشده است. (مترجم)

41. Jackson, *supra* note 36, at 39.

42. E. Suy, *The Meaning of Consensus in Multilateral Diplomacy*, in Akkerman, *Declarations on Principles — A Quest for Universal Peace* 472 (1977).

«روند و نیز فرمول توافق نهایی مبتنی بر مشورتها، بحثها و مذاکرات قبلی در مورد یک موضوع که مورد قبول عمومی و کلی باشد. به عبارت دیگر اجماع، همگرایی و تقارب نظر کلی و عمومی و نیز هماهنگی نظرانی است که نشان‌دهنده وسیع‌ترین و فراگیرترین توافق کنفرانس با اجلاسهای جنبش باشد، بطوریکه یگانگی و قلمرو شمول جنبش را افزایش دهد یا لااقل آن را حفظ نماید.»^{۴۳}

همان‌گونه که از این تعریف برمی‌آید، اجماع یا اتفاق آراء در واقع کوچک‌ترین مخرج مشترک همه نظرات است. اگرچه مؤثر بودن روش اتفاق آراء، به لحاظ اینکه نهایتاً خاصیت الزام‌آوری کمتری دارد، مورد بحث و جدل بوده است اما به کشورهای عضو این فرصت را می‌دهد که، به نفع اتحاد و وحدت جنبش، در موضوعات مختلف مطروحه با یکدیگر توافق و سازش نمایند بدون اینکه در برابر مراکز قانونی داخلی یا اشخاص ثالث دیگر مسؤول یا پاسخگو باشند. بعلاوه، روش اتفاق آراء در جنبش به کشورهای عضو این اجازه را می‌دهد که در مورد بیانیه‌های جنبش برای خود «رزرو» قائل شوند و حفظ حقوق نمایند.

تصمیمات مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در مواردی که وحدت تقریبی آراء وجود دارد، با اتفاق آراء اتخاذ می‌شود. به‌طور مشخص، روش تصمیم‌گیری در جنبش غیرمتعهدها براساس اتفاق آراء و بدون رأی‌گیری جایگزین مفهوم اتفاق آراء، به‌عنوان یک راه‌حل در برابر رأی‌گیری به صورت حضور و غیاب در بسیاری از کمیته‌های سازمان ملل، شده است.^{۴۴} البته، استفاده غالب از روش اتفاق آراء در سازمان ملل ارزش حقوقی تصمیمات آن را کاهش داده است، زیرا تصمیماتی که براساس اتفاق آراء گرفته می‌شود معمولاً کمتر الزام‌آورند. همان‌طور که در

43. See Recommendation III. Decisionmaking by Consensus. Annex I of the Final Declaration — Decision on the Methods of Strengthening Unity, Solidarity and Cooperation among Non-Aligned Countries. *reprinted in 30 Rev. Int'l Aff.* 66 (1979).

44. Jackson, *supra* note 36, at 182. For example, the consensus was used in June 1976, by the Special Committee of Twenty-Four of the United Nations on Decolonization denouncing South Africa's continued administration of Namibia.

رأی صادره از هیأت داوری منتخب دیوان بین المللی دادگستری در دعوی بین لیبی و شرکت تکزا کو آمده است، تصمیمات متخذه براساس اتفاق آراء هنگامی می‌تواند اثر حقوقی داشته باشد که «توسط اکثریت کشورهای که متعلق به گروه‌های مختلف جهانی هستند» اتخاذ شده باشد.^{۴۵} بنابراین، روش اتفاق آراء به نحوی که توسط جنبش ابداع شده و توسعه یافته است از آن حیث اهمیت دارد که «می‌تواند اولین گام در تحول یک قاعده عرفی حقوق بین الملل باشد».^{۴۶} استفاده و کاربرد روزافزون از روش اتفاق آراء، اعتبار حقوقی قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل را که به اتفاق آراء تصویب گردیده، زیر سؤال برده است.

مجمع عمومی سازمان ملل در واقع تریبون جنبش غیرمتعهدها است. تقدم و برتری جنبش در مجمع، تا جایی که اعضای آن بتوانند در موضوعی توافق کنند، با توجه به منشور ملل متحد که می‌گوید «هر عضوی از مجمع عمومی یک رأی دارد»^{۴۷}، تأمین گردیده است. لذا نقش و نفوذ جنبش در مجمع عمومی، با کم‌رنگ شدن نفوذ شورای امنیت، اهمیت زیادتری یافته است. در سالهای اخیر تشنج بین ابرقدرتها شورای امنیت را از ابتکار عمل و تصمیم‌بازداشته و قدرت و حق تصمیم‌گیری، بیشتر به مجمع عمومی منتقل شده است و در نتیجه، جنبش جایگاه خود را در مجمع عمومی، با داشتن نفوذ و اعتباری برتر، تقویت نموده است.

جنبش از قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل به صورت ابزاری جهت تحقق خواسته‌های خود استفاده می‌کند. البته، در حقوق بین الملل اعتبار حقوقی این مصوبات مورد بحث و گفتگو است. سؤال این است که آیا مصوبات مذکور می‌تواند از جمله منابع حقوق بین الملل به شمار رود یا خیر؟ سؤالی که جهان اول، جهان دوم و جهان سوم هر کدام پاسخهای متفاوتی به آن داده‌اند.

45. *Téxaco Overseas Petroleum et al. v. Libyan Republic*, reprinted in 171 L. M. I (1977).

46. J.G. Starke. *An Interoduction to International Law* 160 (1977).

47. See U.N. Charter art. 18.

جهان سوم مؤکداً اظهار می‌دارد که مصوبات مجمع عمومی، مانند توصیه‌ها یا بیانیه‌های مجمع از نظر حقوقی نسبت به کشورهای عضو الزام‌آور است. دلیل این تأکید از آنجا ناشی می‌شود که کشورهای جهان سوم بیش از ۳/۴ کرسیهای مجمع عمومی سازمان ملل را در اختیار دارند و به این ترتیب می‌توانند به اراده خود از طریق تصویب مصوبات مزبور به آنها اعتبار و مشروعیت بخشند.

کشورهای جهان دوم در مورد الزام‌آور بودن تصمیمات مجمع نظر دیگری دارند. در میان این کشورها توافق یکپارچه‌ای وجود دارد که اگر پیشنهادها مجمع که به صورت مصوبه مجمع عمومی است با رأی کشورهای متعلق به همه گروههای اصلی سیاسی موجود در جهان به تصویب رسیده باشد، آنگاه تأثیر سیاسی و معنوی لازم را خواهد داشت.^{۴۸} ضابطه آنها برای الزام‌آور بودن یا نبودن یک مصوبه آن است که «آیا کشورهای عضو، آن مصوبه را پذیرفته و در عمل اجرا می‌کنند یا نه؟»^{۴۹} ایالات متحده آمریکا، که نماینده جهان اول است، معمولاً از قبول و تأیید اثر حقوقی و الزام‌آور قطعنامه‌های مجمع عمومی امتناع می‌ورزد.^{۵۰} در اولین نشست گروه کار مربوط به بررسی جنبه اجباری «منشور حقوق اقتصادی و وظایف دولتها» نمایندگان جهان اول در مورد «الزام‌آور بودن حقوق و وظایف مقرر در پیش نویس منشور برای دولتها» اظهار تردید نمودند.^{۵۱} بدین قرار، کشورهای جهان اول معمولاً از قبول اعتبار حقوقی مصوبات مجمع سر باز می‌زنند. دلیل این مخالفت را شاید بتوان در اقلیت بودن کشورهای جهان اول در مجمع عمومی سازمان ملل جستجو نمود، بطوریکه اگر کشورهای جهان اول اکثریت مجمع را می‌داشتند، بی‌گمان، بر الزام‌آور بودن مصوبات مجمع پای می‌فشرده و یا چنانچه ابرقدرتها از حق

48. Tunkin, *supra* note 30, at 68.

49. Maris, *International Law: An Introduction* 56 (1984).

50. *Id.* at 56.

51. Report of the Working Party on its first session, UN Doc. YD/B/AC. 12/1 (1973) *quoted in* L. Henkin, *International Law* 110 (1980) [hereinafter cited as Henkin].

وتو در مجمع عمومی برخوردار بودند احتمال داشت که دست از مخالفت بردارند و بپذیرند که مصوبات مذکور حاوی الزام حقوقی است.

البته، در بعضی موارد که اصول منشور ملل متحد به صورت آمرانه تفسیر و اجرا شده است، مصوبه مربوط به آن می‌تواند تأثیر حقوقی قطعی و مستقیمی داشته باشد.^{۵۲} «در حالی که اکنون می‌توان گفت مصوبات سازمان ملل اثر و ارزش حقوقی مشخصی دارد، ولی این اثر با توجه به نوع مصوبه، مواد، و نیز اوضاع و احوال محیط بر تصویب آن به طور قابل توجهی متفاوت است».^{۵۳} لذا حتی اگر قطعنامه‌ای با اکثریت آراء تصویب شده باشد، چنانچه پیشنهاد کنندگان آن از جمله نمایندگان گروه‌های مختلف جهانی نباشند، آن مصوبه تأثیر حقوقی چندانی نخواهد داشت. از این رو، جهان سوم نمی‌تواند به اعتبار حقوقی قطعنامه‌ای اعتماد و اطمینان کند، ولو اینکه با اکثریت آراء مجمع عمومی به تصویب رسیده و این اکثریت عمدتاً از کشورهای جهان سوم تشکیل شده باشد. در چنین شرایطی، جهان سوم یا باید بکوشد تا جهان اول را نسبت به تغییر موضعش متقاعد نماید یا آنکه در مورد نقطه نظرهای ناهماهنگ موجود در خصوص اعتبار و ارزش حقوقی مصوبات سازمان ملل با جهان اول به توافق و تفاهمی دست یابد.

حقوق بین الملل اندامی از «پیکره حقوق» به شمار می‌رود که همواره رو به رشد دارد. به این معنی که مواضع و خواسته‌های مشترک اکثریت جهان سوم، که خود را در لابلای تصمیمات مهم مصوب مجمع عمومی نشان می‌دهد، بر روند آینده حقوق بین الملل اثر وضعی خواهد نهاد. بعلاوه، مصوبات مجمع عمومی سازمان ملل در تحول روزافزون حقوق بین الملل نقش خواهد گذارد و قواعد عرفی حقوق بین الملل را مدون و متبلور می‌سازد.^{۵۴} گرچه همه کشورهای در الزام آور بودن مصوبات مجمع عمومی

52. For an example of this, see the Declaration on the Elimination of All Principles of International Law Concerning Friendly Relations, in Brownlie, *supra* note 16, at 15.

53. *Texaco Overseas Petroleum*, 17 I.L.M. at 30.

54. Brownlie, *supra* note 16, at 14.

سازمان ملل از نظر حقوقی توافق ندارند، اما این مطلب مورد تأیید است که این مصوبات به هر حال در حقوق بین الملل دارای ارزش حقوقی خاص خود می باشند. در طول تاریخ سازمان ملل متحد، مصوبات معدودی بوده که منظمأ در مصوبات بعدی مورد استناد و تأیید مجدد واقع شده اند. غالبأ مشاهده می گردد که مهمترین مصوبات سازمان ملل متضمن موضوعات و مسائلی بوده که قبلاً توسط جنبش غیرمتعهدها، چه در قالب قطعنامه و یا بیانیه، مطرح گردیده اند.⁵⁵ نمونه های زیر موارد مشارکت و نقش جنبش را در تنظیم این موازین و اصول آشکار می سازد: پایان استعمار کهنه، پایان تبعیض نژادی و آپارتاید، خلع سلاح، عدم مداخله، حق تعیین سرنوشت، «نظام جدید اقتصادی بین المللی»، «نظام جدید اطلاعات جهانی»، «نظام جدید فرهنگ جهانی» و بالاخره همزیستی مسالمت آمیز. این اصول و موازین منعکس کننده موضع و خط مشترک ضد استعماری است که، در واقع، عنصر اصلی هویت جنبش غیرمتعهدها را تشکیل داده و بعدها نیز در مصوبات مجمع عمومی سازمان ملل منعکس گردیده است. بنابراین، نقش و نفوذ جهان سوم از طریق جنبش غیرمتعهدها بر حقوق بین الملل، از هم اکنون و به لحاظ مشارکت و آثار قابل توجه و مهم آن در توسعه و تحول حقوق بین الملل، مشهود و قابل ملاحظه است، بطوریکه جا دارد نقش ممتاز جنبش در تکامل حقوق بین الملل به صورت جداگانه مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد.

۱. استعمارزدایی:

سرلوحه علایق جنبش غیرمتعهدها همانا موضع ضد استعماری آن است. اعضای جنبش عقیده دارند که وجود استعمار، و نیز استعمارنو، علة العلل وضع فعلی جهان سوم به عنوان کشورهای «توسعه نیافته» در نظام بین المللی است.⁵⁶ حتی قبل از اولین نشست کنفرانس غیرمتعهدها در

55. Jackson, *supra* note 36, at 170.

56. See *supra* note 24 and accompanying text.

بلغراد (۱۹۶۱) کشورهای افریقایی - آسیایی در کنفرانس باندونگ در ۱۹۵۵ پایان استعمار را اعلام کرده بودند^{۵۷} و همین امر به تصویب قطعنامه ۱۵۱۴ مجمع عمومی سازمان ملل تحت عنوان «اعلامیه اعطای استقلال به کشورها و ملل تحت استعمار»، که خواهان پایان استعمار در همه اشکال آن بود، منجر گردید.

مبارزه جنبش غیرمتعهدها علیه استعمار، بسیار مفید و کارساز بوده است بطوریکه، جز نامیبیا*، تنها مستعمرات باقیمانده عبارتند از تعدادی جزایر وابسته که اکثراً در دریای کارائیب و اقیانوس آرام قرار دارند. جالب اینجا است با اینکه ظاهراً روند استعمارزدایی پایان یافته اما در هفتمین اجلاس غیرمتعهدها در ۱۹۸۳ بار دیگر بر استعمارزدایی تأکید شده است.^{۵۸}

۲. حق تعیین سرنوشت:

حق تعیین سرنوشت از جمله اصول تکمیل کننده اصل استعمارزدایی است. این اصل که اصولاً و ابتدائاً برای توسعه جهانی ایجاد «حکومت مستقل» تعبیه شده^{۵۹} همواره از جانب جهان سوم به عنوان ادامه جریان استعمارزدایی و استقلال کشورها^{۶۰} تشویق و تبلیغ گردیده است. البته، قلمرو حق تعیین سرنوشت نباید به استعمارزدایی و استقلال طلبی محدود شود، زیرا این اصل همچنین کوششهای بعمل آمده از سوی ملل مختلف جهان برای حفظ هویت فرهنگی خود و نیز تلاشهایی را که مستعمرات برای استقلال مبذول می‌دارند در بر می‌گیرد. تأیید مکرر جنبش

57. See Final Communique of the Bandung Conference, 24 April 1955, reprinted in Documents on International Affairs 1955 (N. Frankland & P. Woodcock ed. 1958).

* نامیبیا نیز اخیراً (سال ۱۳۶۸) استقلال خود را اعلام کرد و انتخابات ریاست جمهوری آن نیز برگزار شد - م.

58. See *supra* note 75 and accompanying text.

59. Article 1 and 55 of the UN Charter refer to «self-determination of peoples», as a purpose of the United Nations. Article 73 states that «to develop self-government» is a responsibility of UN Members for non-self-governing territories.

60. See M. Akehurst, A Modern Introduction to International Law 252 (1984).

غیرمتعهدها نسبت به حق تعیین سرنوشت، به آن هویتی حساس و ظریف بخشیده است. توصیه مجمع عمومی سازمان ملل که «کشورهای عضو سازمان ملل باید اصل «حق تعیین سرنوشت» همه مردم و ملل را محترم بشمارند»^{۶۱} به تصویب «اعلامیه اعطای استقلال به ملتها و کشورهای مستعمره» در ۱۹۶۰ منتهی گردید.^{۶۲} اهمیت فراوان این اعلامیه از این جهت است که به اصل «حق تعیین سرنوشت» به عنوان یکی از تکالیف دولتها به نحو مذکور در منشور ملل متحد اشاره نموده است. بدین قرار، اصل مذکور دیگر یک توصیه ساده به شمار نمی رود بلکه به صورت قاعده ای که «انعکاس صحیح حقوق بین الملل جدید می باشد»^{۶۳} پذیرفته شده است. بعلاوه، این موضع توسط دیوان بین المللی دادگستری در قضیه نامیبیا و صحرای غربی مورد تأیید قرار گرفته^{۶۴} و همچنین در «پیمان بین المللی حقوق مدنی و سیاسی» (۱۹۶۶) و نیز در «پیمان حقوق فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی» (۱۹۶۶) سازمان ملل نسبت به آن تصریح شده است. به هر حال، در نتیجه تلاشهای جنبش غیرمتعهدها بوده که روند استعمارزدایی اینک به صورت یک واقعیت ملموس و غیرقابل انکار، و نیز حق تعیین سرنوشت به عنوان یک اصل مسلم حقوقی، تثبیت گردیده است.

۳. اصل «منع تبعیض نژادی و آپارتاید»:

جنبش غیرمتعهدها و مجمع عمومی سازمان ملل متحد مستمراً سیاستهای مبتنی بر آپارتاید و تبعیض نژادی در نامیبیا، زیمبابوه و افریقای جنوبی را محکوم کرده اند.^{۶۵} جنبش غیرمتعهدها تبعیض نژادی را چهره ای دیگر از استعمار دانسته و اظهار داشته است:

61. G.A. Res. 637, U.N. Doc. A 7 (1952).

62. G.A. Res. 1514, reprinted in 1960 U.N.Y.B. 49.

63. Akehurst, *supra* note 114, at 252. See also Brownlie, *supra* note 16, at 593-96.

64. Namibia Case (1971) I.C.J. 16, 31; Western Sahara Case (1975) I.C.J. 12, 31-33.

65. For example, there were Resolutions 1780 (XVII) of December 1962, 1904 (XVIII) of November 1963 and 1906 (XVIII) of November 1963 which proclaimed the end of racial discrimination.

«مبارزه علیه تبعیض نژادی، در واقع، شکل گسترش یافته ای است از تلاش برای پایان دادن به نظام استعماری.»^{۶۶}

ماده ۱ کنوانسیون بین المللی «لغو کلیه اشکال تبعیض نژادی» (۱۹۶۵) آن را چنین تعریف کرده است:

«... هرگونه امتیاز، استثناء، محدودیت یا رجحان که مبتنی بر نژاد، رنگ، خانواده یا ملاحظات ملی و غیر آن بوده و هدف یا تأثیر آن لغو یا محرومیت از شناسایی، برخورداری یا استفاده برابر از حقوق بشر یا آزادیهای اساسی در زمینه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی یا هر جنبه دیگری از حیات اجتماعی باشد.»^{۶۷}

به لحاظ فقدان مجموعه کاملی از حقوق بین الملل جهانی، که احترام به حقوق بشر را برای همه کشورهای الزام آور نماید، اصل منع تبعیض نژادی با وضعیتهای گوناگونی در حقوق بین الملل روبرو شده است. ولی اکثر کشورها از این نظر دفاع می کنند که «در حقوق بین الملل کنونی اصلی حقوقی به نام منع تبعیض نژادی وجود دارد که حداقل در زمینه مسائل مربوط به نژاد قابل اجرا است».^{۶۸} از طرفی، اکثریت قضات دیوان بین المللی دادگستری در قضیه بارسلونا تراکشن (۱۹۷۰) به اصل عدم تبعیض نژادی به عنوان اصلی جامع و فراگیر اشاره کرده اند.^{۶۹} بنابراین، مشاهده می شود که مواضع مثبت جنبش غیرمتعهدها در ریشه کن ساختن تبعیض نژادی به عنوان یک اصل حقوقی با توفیق روبرو شده بطوریکه آن را به عنوان اصلی از حقوق بین الملل درآورده است.

۴. عدم مداخله^{۷۰}:

تعهد و پایداری جنبش غیرمتعهدها به اصل عدم مداخله در امور

66. Mojsov, *Dimensions of Non-Alignment*, 55 *Medjunarodna Politika* (1982).

67. Brownlie, *Basic Documents in International Law* 305 (1983).

68. Brownlie, *supra* note 16, at 596.

69. See *supra* note 17, at 302.

70. The term «intervention» is not adequately defined by international law scholars or

داخلی و خارجی کشورها نتیجه و محصول توسعه منطقی تعهد و تقید آن به اصل استعمارزدایی است. جهان سوم عقیده دارد که هرگونه مداخله می‌تواند برای حاکمیت یا استقلال کشورها زیان‌بخش باشد. لذا از کنفرانس باندونگ بدین سو جنبش غیرمتعهدها همواره این اعتقاد خود را تکرار نموده که «مداخله در امور داخلی کشورها یکسره مردود و غیرقابل قبول است».^{۷۱} تعهد جنبش در مورد اصل عدم مداخله در «اعلامیه غیرقابل قبول بودن مداخله در امور داخلی کشورها» (۱۹۶۵) نیز انعکاس یافته است.^{۷۲} این اعلامیه، که توسط کشورهای افریقایی - آسیایی و نیز کشورهای امریکای لاتین پیشنهاد شده بود، مقرر می‌دارد که هیچ دولتی حق ندارد مستقیم یا غیرمستقیم و تحت هر عنوانی در امور داخلی یا خارجی کشوری دیگر مداخله کند.^{۷۳}

۵. خلع سلاح^{۷۴}:

یکی از انگیزه‌های تشکیل جنبش غیرمتعهدها ترس جهان سوم از وقوع جنگی بود که می‌توانست از قطبی کردن جهان و نیز مسابقه تسلیحاتی ابرقدرتها ناشی گردد. لذا جنبش عقیده دارد که خلع سلاح باید به عنوان یک اصل در حقوق بین‌الملل بیاید و صورتی قانونی و مدون به خود بگیرد. از نظر جنبش، ضرورت خلع سلاح چهره دیگری است از حرکت ضد استعماری آن جنبش که قدرت هسته‌ای ابرقدرتها را به عنوان

→ through state practice. However, many writers use the term to mean «dictatorial interference in the domestic or foreign affairs of another state which impairs that state's independence». See Briery, *The Law of Nations* 402 (1963).

71. Quoted in T.V. Subba Rao, *Non-Alignment in International Law and Politics* 142 (1981).

72. G.A. Res. 2131 (1965).

73. See 20 U.N. GAOR, Supp. (No. 14) at 11, U.N. Doc. A 6014.

74. U.N. Charter arts. 11, 26 and 47 refer to disarmament. However, the issue of disarmament in international law is in the formative stages, primarily because states do not have an obligation to disarm. See Tunkin, *Theory of International Law* 79 (1974).

کوششی برای تضعیف جهان سوم به شمار می‌آورد. بعلاوه، جنبش عقیده دارد که خلع سلاح از نظر اقتصادی به نفع جهان سوم است، زیرا کاهش هزینه‌های نظامی موجب افزایش سرمایه‌های موجود برای اعطای کمکهای اقتصادی به جهان سوم خواهد گردید.

علاوه بر حمایت جنبش غیرمتعهدها از مجموعه‌ای از قطعنامه‌های مجمع عمومی در زمینه خلع سلاح^{۷۵}، در پنجمین اجلاس کنفرانس غیرمتعهدها در کلمبو (۱۹۷۶) نیز جنبش تقاضا کرد یک کنفرانس خلع سلاح جهانی برگزار شود، و سپس در اجلاس ویژه مجمع عمومی برای خلع سلاح که در ۱۹۷۸ و ۱۹۸۲ برگزار شد این درخواست خود را بیشتر توضیح و تشریح کرده است.

هرچند جنبش در تفهیم قصد خود در مورد توقف مسابقات تسلیحاتی بین ابرقدرتها کاملاً توفیق نیافته است اما کشورهای غیرمتعهد «در ایجاد یک موج فکری در جهان برای خلع سلاح کامل» موفق بوده‌اند.^{۷۶} جنبش، خلع سلاح را صورت دیگری از حرکت ضد استعماری می‌داند؛ ولی طبع موضوع خلع سلاح، برعکس مسأله استعمار، آنچنان است که جنبش به تنهایی قادر به حل آن نخواهد بود.

۶. نظام جدید اقتصادی بین‌المللی^{۷۷}:

جنبش معتقد است که علت اصلی توسعه نیافتگی اقتصادی کشورهای جهان سوم، همانا استعمارزدگی آنها است. جنبش وضعیت فعلی در ساختار اقتصادی اکثر کشورهای در حال توسعه را اصطلاحاً «استعمار جدید» نامیده^{۷۸} و معتقد است که جهان سوم، از نقطه نظر

75. For a compilation of U.N. resolutions on disarmament from 1946 to 1976. See Disarmament Resolutions Adopted by the General Assembly, 2 U.N. GAOR Supp. (No. 1) (1978). In December 1978, the General Assembly adopted 41 resolutions on disarmament questions. See 15 UN Chronicle 33 (Feb. 1979).

76. Rao, *supra* note 125, at 146. For example consider: the Moscow partial test ban treaty (1963); the Non-Proliferation Treaty (1968); the Latin American Nuclear Free Zone Treaty (1967); the Antarctic Treaty (1959); the Sen Bed Treaty (1972); and SALT (1972).

77. See *supra* notes 61-69 and accompanying text.

78. Jackson, *supra* note 36, at 172.

اقتصادی، همچنان در انقیاد کشورهای پیشرفته باقی مانده است. جهان سوم از طریق جنبش غیرمتعهدها خواهان اصلاح نظام اقتصادی بین‌المللی است. مشارکت و نقش اصلی جنبش در این امر، در واقع، تبیین خواستهای جهان سوم بوده است که نهایتاً کشورهای توسعه‌یافته را وادار کرد تا در زمینه اصلاح نظام و خط مشی اقتصادی جهان بررسی و مذاکره نمایند. از سال ۱۹۶۲ و کنفرانس اقتصادی قاهره در مورد توسعه، روند مذاکراتی شروع شد که نهایتاً به تشکیل «کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد تجارت و توسعه» (آنکتاد) در ۱۹۶۴ منجر گردید. دومین اجلاس کنفرانس «آنکتاد» در ۱۹۶۴ و در قاهره، که به دنبال اولین نشست آن در ژنو تشکیل می‌شد، بیانیه‌ای را تصویب کرد که برای نخستین بار به ضرورت ایجاد «نظام جدید اقتصادی بین‌المللی» اشاره می‌کرد و همین اعلامیه سایه درخواست جنبش برای «نظام جدید اقتصادی بین‌المللی» را بر خود داشت. در سومین اجلاس کنفرانس در لازا کا در ۱۹۷۰ جنبش بار دیگر، با تأکید بر مسائل اقتصادی، «اعلامیه راجع به عدم تعهد و رشد اقتصادی» را تصویب نمود.

چهارمین اجلاس کنفرانس غیرمتعهدها در الجزیره در ۱۹۷۳ نقش مهمی را در جا انداختن «نظام جدید اقتصادی بین‌المللی» برای سال ۱۹۷۴ ایفا نمود. این اجلاس ادامه نظام اقتصادی موجود را میراث نظام استعماری قلمداد کرد و رئیس اجلاس بعداً مسأله «نظام جدید اقتصادی بین‌المللی» را در ششمین نشست ویژه مجمع عمومی سازمان ملل که در ۱۹۷۴ تشکیل شد مطرح و پیشنهاد نمود. سرانجام، نشست ویژه مجمع عمومی یک «برنامه کار برای ایجاد نظام جدید اقتصادی بین‌المللی» را، بدون رأی‌گیری و البته با «حق شرط» (رزرو) مطروحه توسط کشورهای توسعه‌یافته، تصویب کرد. این برنامه کار، مستقیماً مبتنی بر نظراتی بود که در چهارمین اجلاس جنبش غیرمتعهدها اعلام شده بود. متعاقباً، جلسات منظم مجمع عمومی سازمان ملل «منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولت‌ها» را با ۱۱۸ رأی موافق در برابر فقط ۶ رأی مخالف تصویب

نمود. مخالفان با این منشور شش کشور پیشرفته از جمله امریکا بودند. گرچه تصویب «نظام جدید اقتصادی بین المللی» و نیز «منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولت‌ها» باعث تشویق مباحثات و انتشار مقالات و کتبی درباره نظام جدید اقتصادی بین المللی گردید، اما این موضوعات آثار و پی آمدهای ماهوی کمی در حقوق بین الملل داشته است. مثلاً، در پرونده تکزاکو، دیوان بین المللی دادگستری تصریح نمود که قطعنامه مربوط به «نظام جدید اقتصادی بین المللی» و نیز «منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولت‌ها» فاقد هرگونه اثری است، زیرا هیچ یک از کشورهای پیشرفته، که اقتصاد آزادشان نظام تجارت بین الملل را حمایت و تأمین می‌کند، آنها را امضاء نکرده‌اند.^{۷۹} کشورهای جهان سوم به اعتبار و الزام آور بودن اعلامیه و منشور مذکور عقیده و اصرار دارند^{۸۰}، اما کشورهای پیشرفته «... کوششهای منعکس در قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل در مورد نظام جدید اقتصادی بین المللی را، به نحوی که کشورهای ثروتمند را ملزم به کمک و مساعدت به کشورهای فقیر نماید، تأیید نمی‌کنند».^{۸۱} به نظر می‌رسد درخواست و فراهوانی جهان سوم برای اصلاح نظام اقتصادی با بن بست مواجه است. برای خروج از این بن بست، جنبش غیرمتعهدها باید با مطرح کردن و تقاضای تغییرات و اصلاحات کمتری، کشورهای پیشرفته را برای پذیرش بیشتر موضوع بدون ایجاد تعهد برای آنها، آماده نماید.

۷. نظام جدید اطلاعات جهانی:

مفهوم نظام جدید اطلاعات جهانی از جمله مسائلی است که از جانب جنبش غیرمتعهدها حمایت و پشتیبانی شده است. نخستین بار در چهارمین نشست کنفرانس غیرمتعهدها در الجزیره بود که جنبش در برابر سلطه جهان غرب بروسایل ارتباط جمعی موضع مخالف اتخاذ کرد. در این

79. See *Texaco Overseas Petroleum*, 17 I.L.M. 29 (1978).

80. See Henkin, *supra* note 51, at 110.

81. Akhurst, *supra* note 60, at 199.

نشست، چنین تصمیم گرفته شد که کشورهای در حال توسعه باید شبکه نظام ارتباطات موجود را، که میراث دوران استعماری گذشته است، نوسازی نمایند.^{۸۲} در سال ۱۹۷۶ جنبش، «واحد مشترک خبرگزاری کشورهای غیرمتعهد» را به منظور دستیابی به اهداف «نظام جدید اطلاعات جهانی» و ارائه سرویس خبری بین دولتها در سراسر جهان سوم تأسیس نمود.

در نتیجه تلاشهای جنبش برای تأسیس «نظام جدید اطلاعات جهانی»، «کنفرانس عمومی راجع به سازمان فرهنگی و علمی و آموزشی سازمان ملل» (یونسکو) متن تعدیل شده‌ای را تحت عنوان «اعلامیه اصول بنیادی» در این زمینه تصویب نمود که در آن مشارکت بالقوه وسایل ارتباط جمعی برای توسعه و گسترش صلح و تفاهم بین‌المللی مورد تأکید قرار گرفته بود.^{۸۳} ماده (۱) اعلامیه مذکور خواستار انتشار و جریان آزاد و وسیع اطلاعات شد. اعلامیه مورد بحث، در واقع، بین موضع کشورهای توسعه‌یافته مبنی بر جریان آزاد اطلاعات و موضع جهان سوم مبتنی بر وجود تعادل در انتشار اطلاعات سازش و آشتی برقرار می‌نمود.

به دنبال اعلامیه یونسکو، مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه الف ۳۳/۱۱۵ و ب ۳۳/۱۱۵ را در پاسخ به بحث و جدلی که در موضوع انتشار اطلاعات وجود داشت تصویب کرد. قطعنامه شماره الف ۳۳/۱۱۵ خواستار کمک بیشتر به کشورهای در حال توسعه در زمینه تکنولوژی ارتباطات بود، در صورتی که قطعنامه شماره ب ۳۳/۱۱۵ نیاز به تأسیس و پایه‌گذاری یک نظام جدید اطلاعات و ارتباطات جهانی با کارایی بیشتر را مطرح می‌ساخت.^{۸۴}

کنفرانس عمومی یونسکو در ۱۹۸۰ در بلگراد، به تصویب قطعنامه دیگری شامل یازده نقطه نظر برای تحقق اهداف «نظام جدید اطلاعات

82. For text of the Action Program of Economic Cooperation, see 24 Rev. Int'l Aff. 28 (1973).

83. See Ann. Rev. U.N. Aff. 238 (1979).

84. Id. at 240-41.

جهانی»^{۸۵} پرداخت. قطعنامه مذکور بر جریان آزاد اطلاعات و توسعه ظرفیتهای ارتباطاتی در جهان سوم تأکید می‌کرد. هرچند جریان آزاد اطلاعات در دو سند یونسکو پیش بینی شده است، اما رویه جهان سوم حاکی از کنترل جریان اطلاعات در داخل مرزهایش بوده است. ناگفته نماند که نیاز جهان سوم به کمکهای فنی و مالی جهان اول، تمایل فوق‌العاده به اعمال کنترل از جانب دولت نسبت به انتشار اطلاعات را مهار کرده است.

اعتبار حقوقی «نظام جدید اطلاعات جهانی» محل تردید است، زیرا تا به حال به طور واضح از جانب سازمان ملل اعلام و تصریح نشده است. موضع جهان سوم مبنی بر ضرورت کنترل دولتی در مورد انتشار اطلاعات برای توسعه ملی آنها ممکن است با بعضی اصول حقوق بین‌الملل در تعارض باشد، زیرا دخالت دولت در انتشار اطلاعات و اخبار چه بسا حق بنیادی و اصلی انسان در داشتن ارتباط را، که در اعلامیه جهانی حقوق بشر (ماده ۱۹)، قانون نهایی هلسینکی ۱۹۷۵، منشور ملل متحد (ماده ۵۵-۵۶) و نیز در اساسنامه یونسکو (ماده ۱) آمده است، نقض نماید. بنابراین، آن دسته از کشورهای جهان سوم که به نفع این اسناد رأی داده‌اند و با آنها موافق‌اند، ناگزیر و علی‌القاعده، باید علیه «نظام جدید اطلاعات جهانی» که حاوی حق کنترل دولتی است نیز رأی دهند و با آن مخالف باشند. جهان سوم نباید نقش جهان اول را در این مورد از یاد ببرد زیرا اهداف نظام جدید اطلاعات جهانی، بدون کمک کشورهای پیشرفته، دست‌یافتنی نیست.

صرف اعلام این نظامهای جدید بین‌المللی، بدون اینکه توافق و حمایت سایر کشورها جلب شده باشد، نمی‌تواند به آنها نفوذ و اعتبار قانونی بخشد. لذا، تا قبل از ورود به این مرحله، جنبش غیرمتعهدها باید به خاطر داشته باشد که تدوین و جمع‌آوری اصول مورد علاقه جنبش در این

85. UNESCO Gen. Conf. Res. 4 19 (21st Sess. 1980).

نظامهای جدید بین‌المللی - مانند «نظام جدید اقتصادی بین‌المللی» یا «نظام جدید اطلاعات جهانی» یا «نظام تکنولوژیک و علمی جدید»^{۸۶} و بالاخره «نظام جدید فرهنگ جهانی»^{۸۷} - چیزی جز بیان رسمی و صوری علایق و آرمانهای جهان سوم نیست.

۸. همزیستی مسالمت‌آمیز:

به دنبال تلاش جنبش غیرمتعهدها بود که پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز، سرانجام، توسط سازمان ملل نیز پذیرفته شد. اولین اجلاس کنفرانس غیرمتعهدها در بلگراد (۱۹۶۱) از اصل همزیستی مسالمت‌آمیز به عنوان «همکاری مؤثر و فعال بین‌المللی بین ملتها» یاد نمود.^{۸۸} اصل همزیستی مسالمت‌آمیز همچنین شامل «حق تعیین سرنوشت مردم مناطقی که قبلاً مستعمره بوده و نیز تعیین آزاد شکل و روش توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» آنها می‌گردد.^{۸۹}

پافشاری کشورهای عضو جنبش باعث شد که «اعلامیه اصول حقوق بین‌الملل در مورد روابط دوستانه بین کشورها مطابق منشور ملل متحد» در سال ۱۹۷۰ به تصویب مجمع عمومی سازمان برسد. این اعلامیه، به عنوان نمونه‌ای از تفسیر و اجرای الزام‌آور اصول منشور، حاوی اثر و اعتبار حقوقی است.^{۹۰}

در میان اصول منشور ملل، اصول مربوط به حق تعیین سرنوشت، خودداری از توسل به زور، تساوی حاکمیت دولتها، تعهد و تکلیف به عدم مداخله و نیز اصل همکاری مسالمت‌آمیز از جمله اصولی هستند که جنبش همواره از ابتدای تشکیل خود از آنها حمایت و جانبداری کرده است.

86. See S. Kumar, Non-Alignment and the New Scientific and Technological Order, 20 Int'l Stud. 151-58 (1981).

87. The Mexico City Declaration on Cultural Policies was adopted at the World Conference on Cultural Policies (1982). See UNESCO, *World Conference on Cultural Policies: Final Report* (1982).

88. Rao, *supra* note 71, at 141.

89. *Id.* at 141.

90. Brownlie, *supra* note 16, at 15.



نتیجه

در این مقاله نشان دادیم که جهان سوم، از حیث تبلور و تمرکز که در جنبش غیرمتعهدها یافته است، می‌تواند یک نظام حقوقی بین‌المللی مستقل به شمار آید.

اولاً، اختلاف و تنوع فرهنگی در کشورهای جهان سوم، مشارکت و نقش آن را در حقوق بین‌الملل کم‌رنگ یا مخفی نمی‌سازد. حقوق بین‌الملل معاصر خود یک نظام حقوقی مبتنی بر روابط متقابل فرهنگ کشورها با یکدیگر است، بطوریکه حقوق بین‌الملل از نظامهای حقوقی وابسته و آمیخته به فرهنگ خاص یک کشور یا منطقه برآمده، ریشه گرفته و سپس تحول یافته است. گرچه جهان سوم مرکب از کشورها و ملل گوناگونی با فرهنگهای متفاوت است، اما فصل مشترک همه آنها در ضداستعماری بودن و عقیده به حق تعیین سرنوشت است؛ فصل مشترکی که ویژگی عمده جهان سوم و نیز موضع آن را در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل مشخص و متبلور می‌سازد. سنت ضداستعماری جهان سوم آن را قادر می‌سازد که به عنوان یک نظام حقوقی مستقل عمل کند و نظامهای منطقه‌ای را از کثرت به وحدت رهنمون گردد بطوریکه منشأ تحول و تکامل حقوق بین‌الملل نیز بشود. وجود نظامهای حقوقی منطقه‌ای بیشتر و متنوع‌تر در داخل حقوق بین‌الملل کارایی و نفوذ آن را بیشتر خواهد نمود، زیرا چنین تنوعی است که می‌تواند قلمرو وسیع‌تری را به قواعد حقوق بین‌الملل، از حیث اجرای آنها نسبت به کشورهای خاص، اعطا نماید.

ثانیاً، در واقع، نظام حقوق بین‌الملل جهانی در کنار نظام حقوق بین‌الملل غیرجهانی قرار دارد. در بعضی جهات، حقوق بین‌الملل معاصر طوری ظاهر می‌شود که گویی غیرجهانی است، مانند مواردی که حاوی

اختلاف فرهنگی بیشتر و وسیع‌تری باشد (و در نتیجه از یگانگی کمتری برخوردار باشد در حالی که یگانگی و یکنواختی شرط جهانی شدن آن است). در این مقاله نشان دادیم که حقوق بین‌الملل جهانی براساس روشی قیاسی از نظام‌های حقوقی منطقه‌ای و غیرجهانی نشأت گرفته و تحول می‌یابد، که در این میان برای نمونه از اصل تعیین سرنوشت یا نظام جدید اقتصادی بین‌المللی، که به‌عنوان اصول جهانی حقوق بین‌الملل پذیرفته شده‌اند، بحث گردید. بدین قرار، جهان سوم به‌عنوان یک منبع حقوق بین‌الملل منطقه‌ای و غیرجهانی، در حقوق بین‌الملل به‌عنوان یک نظام حقوقی مستقل مشارکت و نقش مسلم خود را دارد.

بالاخره، در طول این مقاله گفتیم که جهان سوم و بازوی اصلی آن یعنی جنبش غیرمتعهدها دارای «نظام ارزشی و فرهنگی، ساختار و نیز هویت» لازم برای تکوین و ایجاد یک نظام حقوقی مستقل است. موضع ضد‌استعماری جنبش، در واقع، مبنای اساسی و موضع غالب آن است که آن را رهبری می‌کند. جنبش به‌منظور سازماندهی خط‌مشی و سیاست‌گذاری در فعالیت کشورهای عضو تشکیل شده است و براساس همین موضع اصلی و مسلط عمل می‌کند. نکته‌دیگر اینکه حقوق ماهوی کشورهای جهان سوم نیز شاهدهی بر مشارکت آن در روند حقوق بین‌الملل است.

هرچند در تحولات ماهوی حقوق بین‌الملل از جنگ جهانی دوم بدین‌سو نقش عمده جهان سوم نقشی چشمگیر است ولی، در مقایسه با مطالعات و تحقیقاتی که در مورد جامعه اروپایی یا در مورد نظام حقوق بین‌الملل روسی انجام پذیرفته است، بررسی‌های انجام شده در خصوص جهان سوم به‌عنوان یک نظام حقوقی مستقل کافی به‌نظر نمی‌رسد. جهان سوم نظامی حقوقی است که در سیستم حقوقی بین‌المللی جهان مشارکت جدی و قابل‌توجهی داشته است. بنابراین، جا دارد حقوق بین‌الملل و صاحب‌نظران آن توجه و عنایت بیشتری به جنبش غیرمتعهدها و جهان سوم نمایند و فراموش نکنند که آندو نیروهای مؤثر و نقش‌آفرین تحولات بعدی حقوق بین‌الملل در آینده خواهند بود.